



بررسی اوضاع و احوال کلی

«درسهائی از خصوصی کردن شرکتهای

دولتی در کشورهای در حال

توسعه»*

گردید. این موسسات در حال حاضر بعنوان مانعی بر سر راه دستیابی مجدد به رشد اقتصادی در جهان در حال توسعه شناخته می‌شوند.

لکن، عملکرد کشورهای که در دهه ۱۹۸۰ برنامه‌های خصوصی کردن شرکتهای دولتی را به انجام رسانده‌اند هم خوب بوده و هم بد، و حتی در کشورهائی که در این زمینه توفیق بیشتری داشته‌اند نیز الگوی روشنی برای موفقیت دیده نمی‌شود. چنین بنظر می‌رسد که هر فرآیند خصوصی کردن سرگذشت و پویائی خاص خود را داراست که ثابت می‌کند بجای فرموله کردن یک الگوی ساده باید برای هر مورد، الگوی خاص

تا ده سال قبیل، خصوصی کردن شرکتهای دولتی به زحمت بعنوان نیروئی جهت تغییرات اقتصادی شناخته می‌شد. ولی امروزه، شمار روزافزونی از کشورهای در حال توسعه و صنعتی (شامل کشورهای با اقتصاد متمرکز) چنین فکری را کاملاً به رسمیت می‌شناسند. علاوه بر این، بسیاری از کشورهائی که در حال دست زدن به تغییرات ساختاری هستند به گونه فزاینده‌ای خصوصی کردن شرکتهای دولتی را بعنوان یکی از اجزاء اصلی برنامه‌های خود بکار می‌برند. سیاستهای مداخله‌گرانه توسعه اقتصادی دهه ۱۹۶۰، و تا حدودی دهه ۱۹۷۰، به ایجاد تعداد بسیار زیادی از شرکتهای دولتی منتهی

• لازم به ذکر است که ارائه ترجمه این مقاله، به معنای تأیید و پذیرش مواضع مطرح شده و تجویز راه‌حل‌های پیشنهادی نمی‌باشد.

بوده‌اند و موسسات خصوصی شده، شرکتهای ملی شده (سابقاً خصوصی) تا شرکتهای بزرگ و کوچک دولتی و بانکها را شامل می‌گردند. گرچه آمار و ارقام در این زمینه ناقص است، اما برآورد شده که از سال ۱۹۷۳ تا کنون، حدود ۴۰۰ شرکت، خصوصی شده‌اند که این شرکتهای حدود

آن را تهیه کرد. حتی در این صورت نیز علی‌رغم ناقص بودن آمار و ارقام، در مورد خصوصی کردن شرکتهای دولتی در هریک از کشورها، مشکلات مقایسه بین کشوری و فقدان تجزیه و تحلیل‌های مبتنی بر ارقام و آمار در ارتباط با تأثیرات رفاهی خصوصی کردن شرکتهای

سیاستهای مداخله‌گرانه توسعه اقتصادی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تعداد زیادی شرکتهای دولتی به وجود آوردند که در حال حاضر بعنوان یکی از موانع رشد اقتصادی در کشورهای در حال توسعه محسوب می‌گردند.

۰/۷۵ درصد از تولید ناخالص داخلی هر سال را تشکیل می‌دهند. در مجموع، این تلاشها را در حال حاضر موفق ارزیابی می‌کنند، ولی سرگذشت آنها با فراز و نشیب‌هایی همراه بوده که تصرف مجدد شرکتهای قبلاً خصوصی شده بوسیله دولت، عقب‌گرد در برخی از سیاستها، و در سالهای اخیر، موفقیت‌های پی‌درپی، از جمله ویژگیهای آن بوده‌اند. تصمیم دولت در سال ۱۹۷۴ مبنی بر کاهش شدید وسعت بخش عمومی که از ۴۶ موسسه در سال ۱۹۷۰ به ۶۰۰ موسسه در پایان سال ۱۹۷۳ گسترش یافته و حدوداً نیمی از تولید ناخالص ملی را تشکیل می‌دادند، محرک اولیه فرآیند خصوصی کردن بود.

در مقابل، سریلانکا در زمینه خصوصی کردن - علی‌رغم ابتکار عمل‌های متعدد و

دولتی، از تجربه کشورهایی که قبلاً این راه را پیموده‌اند، درس‌هایی میتوان آموخت. بیشتر شواهد موجود به شکل مطالعات موردی کشورها و موسساتی هستند که میتواند بعنوان ارزیابی سوابق خصوصی کردن (یعنی دامنه، روشها و سیاستهای مکمل مورد نیاز در خصوصی کردن شرکتهای دولتی) به شمار آیند. در این رابطه، نمونه کشورهای شیلی، مالزی و سریلانکا شایان توجه‌اند چرا که این موارد، امکانات و محدودیتهای خصوصی کردن را بعنوان ابزاری در اصلاح بخش شرکتهای دولتی به وضوح نشان می‌دهند.

کشور شیلی بطور قطع از گسترده‌ترین تجارب خصوصی کردن در جهان در حال توسعه برخوردار است، چرا که تقریباً کلیه بخشهای آن مشمول فرآیند خصوصی کردن

مستقیماً از دلسردی نسبت به عملکرد موسسات دولتی در خلال دهه ۱۹۷۰ ناشی می‌گردد. شاید شاخص‌ترین ویژگی تجربه خصوصی کردن در مالزی تمهد بالای سیاسی در ارتباط با این امر باشد (که از نخست وزیر مالزی سرچشمه می‌گیرد). در واقع، اراده سیاسی، که به صورت ساختار نهادی مشخصی جهت تقویت برنامه خصوصی کردن شرکت‌های دولتی درآمده، تأثیر مهمی در این رابطه داشته است.

درسهای حاصله

از این سه تجربه شجاعانه در زمینه خصوصی کردن شرکت‌های دولتی چه درس‌هایی می‌توان آموخت؟

انتخاب ابزار مناسب: این سه کشور همگی ابزارهای گوناگونی را بکار برده‌اند که ترکیب خلاقانه آنها کمک می‌کند تا بتوان موانع و محدودیتهائی را که غیرقابل عبور بنظر می‌رسند پشت سر نهاد. انتخاب ابزار به چند عامل، شامل: اهداف دولت، شرایط مالی و عملکرد قبلی شرکت‌های دولتی و توانائی در بسیج منابع بخش خصوصی (خصوصاً از طریق بازار سرمایه داخلی) بستگی داشته است.

رایج‌ترین روش خصوصی کردن به

خلاق- کار چندانی صورت نداده است. این کشوریکی از بزرگترین بخشهای عمومی را (در خارج از کشورهای با برنامه ریزی متمرکز) داراست و شرکت‌های دولتی در این کشور تعدادشان به حدود ۱۸۰ شرکت می‌رسد که حدود ۴۰ درصد از تولید ناخالص صنایع کارخانه‌ای را در اختیار دارند. در سال ۱۹۷۷ تلاش‌هایی جهت کاهش اندازه این بخش به عمل آمد تا از فشار بر بودجه دولت بکاهد، لکن موانع اقتصادی و اجتماعی- سیاسی، شرایط را برای چنین ابتکار عملی مشکل ساخته بود بنحوی که تنها یازده موسسه خصوصی شدند و تنها پنج قرارداد احاله مدیریت به بخش خصوصی منعقد گردیدند.

مالزی جایی بین این دو کشور را اشغال می‌کند. میزان موفقیت در خصوصی کردن - برحسب تعداد موسساتی که خصوصی شدند و درصد سهامی که از دولت به بخش خصوصی انتقال یافت- بسیار محدودتر از آن بود که از توجه مردم و رسانه‌ها به این اقدام انتظار می‌رفت (تنها حدود ۱۴ موسسه، کلایاً بخشاً، بصورت شرکت‌های خصوصی در آمدند). تلاش‌های فعلی، که از اکتبر سال ۱۹۸۳ با شروع سیاست همکاری بین دولت و بخش خصوصی (که بنام «شرکت سهامی مالزی»^۱ شناخته می‌شود) آغاز گردید،

(1): Malaysia Incorporated.

مؤسساتی که عملکرد ضعیفی دارند یا برای شرکتهایی که کوچکتر از آنند که سهام آنها به عموم عرضه شود غالباً تنها روش جایگزین محسوب می‌شود. این امر فرصتی برای ارزیابی مالکان جدید فراهم می‌آورد و انعطاف بیشتری در مذاکرات مربوط به قواعد و روشهای مدیریتی که خریداران به همراه خود به شرکتهای دولتی خصوصی شده می‌آورند، بوجود می‌آورد. در ارتباط با خصوصی کردن مدیریت

صورت عرضه سهام به مردم، فروش خصوصی سهام، فروش دارائیها و مؤسسات دولتی، سازماندهی مجدد یک موسسه در چند موسسه جداگانه (یا در یک شرکت اصلی و تعدادی شرکت فرعی) و خرید مؤسسات توسط مدیران و یا کارکنان بوده است. واژه‌های «خصوصی کردن»^۱ و «محروم ساختن از بودجه دولت»^۲ به کرات به جای یکدیگر بکار برده می‌شوند و در مقاله حاضر نیز از همین رویه پیروی شده است.

انتخاب ابزار خصوصی کردن شرکتهای دولتی، به اهداف دولت، شرایط و عملکرد قبلی شرکتهای دولتی و توانائی در بسیج منابع بخش خصوصی، بستگی داشته است.

شرکتهای شایع‌ترین روشهای مورد استفاده واگذاری به اجاره و قراردادهای مدیریت بوده‌اند. بعلاوه، این ابزارها غالباً بعنوان اولین گام به سمت خصوصی کردن کامل مؤسسات، مورد استفاده قرار می‌گیرند، زیرا که این روش‌ها از نظر سیاسی کمترین نزاع را برمی‌انگیزند. این روشها، فروش دارائیهای شرکتهای دولتی را، لاقلاً در مراحل اولیه، دربر نمی‌گیرد و از چهارچوب قانونی نسبتاً مشخص و واضح برخوردار است زیرا روابط قراردادی شرکت دولتی و گروه مدیریت کاملاً مشخص گردیده است.

همان‌گونه که نتایج بررسی بانک جهانی در مورد ۵۳۰ معامله در زمینه خصوصی کردن در نود کشور نشان می‌دهد، یکی از این ابزارها، که رایج‌ترین آنها نیز هست، فروش خصوصی سهام یا دارائیهای شرکتهای دولتی به خریداران منفرد می‌باشد. این امر نه تنها در مورد کشورهای واقع در جنوب صحرای افریقا مصداق دارد، بلکه در کشورهایی نظیر: برزیل، ایتالیا و اسپانیا نیز صادق است. دلایل این امر بسیار است: در غیاب بازار اوراق بهادار، فروش این سهام، تنها راه باقیمانده است؛ این امر برای

(1): Privatization

(2): Divestiture

کشور شیلی از ابتدا ابزارهای گوناگونی را به خدمت گرفت، لکن مراحل اولیه خصوصی کردن با چنان سوء مدیریتی صورت گرفت که بسیاری از موسسات دولتی به خریدارانی فروخته شد که فاقد تخصص مدیریتی و سرمایه مالی لازم جهت اداره این شرکتها بودند که این امر، همراه با بی ثباتی اقتصاد کلان، به ورشکستگی و تملک مجدد این شرکتها بوسیله دولت منتهی گردید. اما، خصوصی کردن گروه بعدی شرکتهای دولتی، به دقت برنامه ریزی شد و با توفیق بسیار بیشتری همراه بود. عمده ابزار مورد استفاده، فروش سهام به مردم بود که برخلاف فروش خصوصی سهام به چند شرکت عمده در مراحل قبل، بر توزیع گسترده مالکیت تاکید داشت. از این رو، خصوصی کردن بانک شیلی^۱ یکی از دو بانک عمده تجاری کشور- از طریق «سرمایه داری مردمی»^۲ (فروش سهام شرکتها به سرمایه گذاران کوچک) انجام گردید، حال آنکه خصوصی کردن ECOM -یک شرکت دولتی سازنده کامپیوتر که بیش از ۵۰ درصد بازار را در اختیار داشت- از طریق «سرمایه داری کارگری»^۳ (فروش

سهام به کارکنان شرکت) انجام شد. در مالزی، با توجه به سیاستهای آشکار دولت در زمینه خصوصی کردن شرکتها دولتی، در استفاده از ابزارهای گوناگون، آزادی نسبی وجود داشته است، گرچه معلوم نیست که این امر از نقطه نظر دستیابی به یک زیربخش کارآمد در میان مدت، به انتخاب بهترین روش منجر شده باشد. در خصوصی کردن خطوط هواپیمائی مالزی (MAS) پیشنهاد فروش سهام موجود و پذیره نویسی برای سهام جدید بطور همزمان انجام گرفت. خصوصی کردن پایانه کانتینری واقع در پورت کلانگ^۴ ترکیبی بود از فروش مستقیم دارائیهای منقول، اجاره دارائیهای غیرمنقول و یک قرارداد مدیریت، که بعد از یک دوره دو ساله، فروش سهام به مردم مالزی صورت می گرفت.

اما مقامات سریلانکا در انتخاب ابزارهای مورد استفاده، بیشترین دقت را به خرج داده و در قبال محدودیتهای محیطی، خلاقانه واکنش نشان داده اند. روشهای بکار گرفته شده، انتقال کلی و یا جزئی مالکیت، سرمایه گذاری مشترک و قراردادهای مدیریت -با تاکید بر روش آخر-

(1): Bom De Chile

(2): Popular Capitalism

(3): Labour Capitalism

(4): Port Kelang

را شامل می‌گردید. تقسیم موسسه تعاونی عمده‌فروشی^۱ (CWE) بین چهار شرکت فرعی و خصوصی کردن بعدی این شرکتها نمونه جالبی در این زمینه است. این روش به آن دلیل بکار گرفته شد تا از مسئولیت محدود شرکت‌های تابعه، که برخلاف شرکت اصلی از نظارت وزارت دارائی در امان بودند، استفاده لازم به عمل آید.

انتخاب سیاست‌های اقتصاد کلان و سیاست‌های بخشی مکمل: حصول اطمینان از اینکه فرایند خصوصی کردن شرکت‌های دولتی در شرایط اقتصادی - از جنبه اقتصاد کلان و اقتصاد بخشی - صورت می‌گیرد که در آن نیروهای رقابتی داخلی و بین‌المللی میتوانند به تولید کارآمد و بهبود دورنمای رشد اقتصادی منتهی گردند، برای دولت‌های امری

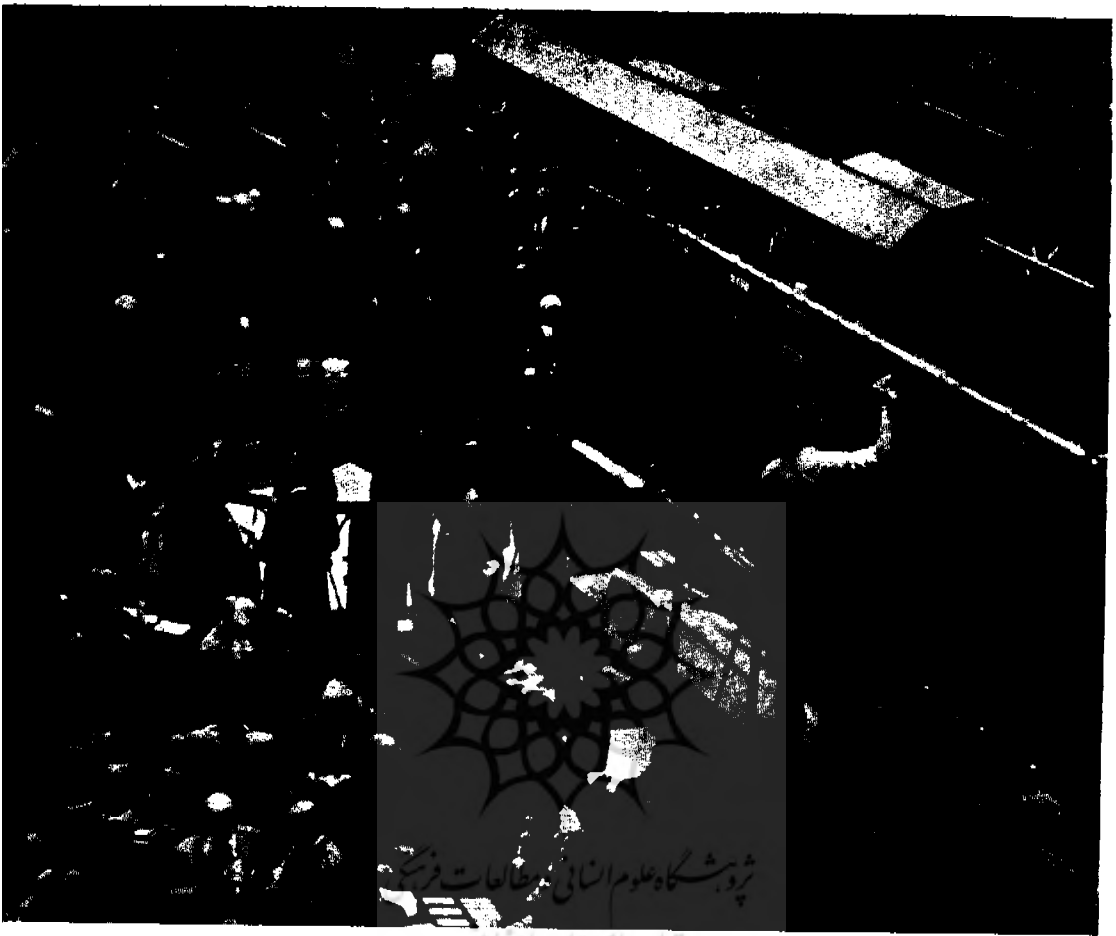
دهند. علاوه بر این، منافع بلند مدت تنها در صورتی حاصل خواهند گردید که سیاست‌های بخشی، از ترکیب مناسبی برخوردار باشد. این امر بدان معناست که رفع کنترل برای بخش‌های بالقوه رقابت پذیر، جهت ورود آزادانه بنگاه‌های داخلی و یا خارجی، ضرورت خواهد داشت و حسب مورد، تجارت نیز باید باندازه کافی آزاد شود تا کالاهای مشابه بتوانند وارد شوند. لکن برای بخش‌هایی که احتمال می‌رود (به دلایل اقتصادی یا فنی) به شکل انحصارات باقی بمانند (مانند آب و برق) رفع کنترل‌ها به مفهوم خودمختاری موسسات در قالب نظارت آشکار بخش عمومی خواهد بود. در این زمینه تجربه شیلی آموزنده است:

در غیاب بازار سهام در کشورهای در حال توسعه، فروش سهام شرکت‌های دولتی به یک خریدار واحد، رایج‌ترین شکل خصوصی کردن شرکتها بوده است.

مرحله اول خصوصی کردن به سرعت و در خلال یک دوره عدم ثبات اقتصاد در سطح کلان و بدون اقدامات تکمیلی جهت بهبود ساختار مشوقها در بخش‌های مربوطه انجام شد. هنگامی که سیاست‌های تشبیتی، رفع کنترل‌ها و آزادسازی تجارت متعاقباً در پیش گرفته شد، بسیاری از موسسات خصوصی

الزام آور بوده است؛ بعنوان مثال، دورنمای خصوصی کردن در محیطی که تورم شدید از ویژگی‌های آن است چندان مناسب نخواهد بود، زیرا که سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در چنین شرایطی به رکود می‌گراید، از این رو قیمت‌ها قادر نیستند تا علائمی که تخصیص منابع را بهبود می‌بخشند انتقال

(1): Cooperative Wholesale Establishment.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سیاست خصوصی کردن نامحدود،
در صورت تبدیل انحصار دولتی به
انحصار خصوصی
می تواند مخرب باشد.

ورشکست شدند زیرا آنها قادر نبودند تا در محیطی رقابتی تر - که در اصول، توجیه واقعی خصوصی کردن است - دوام بیاورند. در بسیاری از موارد، بنگاههایی که قبلاً خصوصی شده بودند بهتر بود منحل می شدند، اما از آنجا که خصوصی شدن شرکتها پیش از اصلاحاتی - که هدفشان تعدیل اقتصاد کلان و اقتصاد بخشی از طریق تثبیت، رفع کنترلها و آزادسازی تجاری بود - انجام گرفت، این امر قبلاً روشن نبود. اگر چه به سختی میتوان در مورد ترتیبات زمانی سیاستگذارها یک قاعده کلی را بیان نمود، اما می توان با اطمینان بیان داشت که در صورتی که پیش از خصوصی کردن، اصلاحات لازم مربوط به سیاستهای اقتصاد کلان و سیاستهای بخشی (از قبیل: سیاستهای تثبیتی، رفع کنترلها و آزادسازی) انجام نگرفته باشند، هرگونه تلاش در زمینه خصوصی کردن با مشکلاتی روبرو خواهد شد و منافع بالقوه دراز مدت خود را عاید نخواهد ساخت.

کشور سریلانکا نمونه خوبی در زمینه استفاده از سیاستهای تکمیلی بخشی در ارتباط با انحصارات دولتی است، گرچه این امر به ضرر تسریع خصوصی کردن شرکتهای دولتی بوده است. پیش از تجاری کردن بخش ارتباطات راه دور تدارکات پیچیده ای در حال انجام است. تلاشهای اولیه در این زمینه، فرموله کردن چهار چوب

سیاستهای ارتباطات، ایجاد یک شخصیت حقوقی جدید و یک سازمان ناظر و ماهر را شامل می گردد. بخش خصوصی تنها در مراحل بعدی است که وارد این جریان خواهد شد.

به علاوه، در بسیاری از موارد، داشتن دورنمایی از زیربخش های مربوطه الزامی است. خصوصی کردن خطوط هواپیمائی مالزی، اگر چه از نظر کاهش مالکیت دولت (از ۹۰ درصد به ۴۲ درصد) قابل توجه بود، لکن باعث افزایش رقابت یا تغییر قابل ملاحظه ای در فعالیتهای شرکت نگردید، زیرا سیاستهای هواپیمائی و نقش دولت - که بدلیل سهام ممتاز از حق و توبرخوردار بود - عمدتاً دست نخورده باقی ماندند. بهمین ترتیب، خصوصی کردن پایانه کانتینری («پورت کلانگ») نیز میتواندست به نحو بهتری انجام شود. به واسطه آنکه ابتدا پایانه کانتینری به بخش خصوصی واگذار گردیده بود و دولت نیز سودآورترین بخش از تسهیلات بندری را فروخته بود، فروش سایر تسهیلات بندری به بخش خصوصی میتواندست با مشکلات بیشتری همراه باشد، بخشهایی که بجز در مورد نقش نظارتی لازم نبود در کنترل بخش عمومی باقی بمانند. خصوصی کردن ترمینال، اذهان را به سوی مرزبندی دقیق بین مالکیت خصوصی و عمومی در چهار چوب یک سیاست بخشی به دقت طراحی شده جلب می نماید.

سیاست خصوصی کردن نامحدود می‌تواند، با تبدیل یک انحصار دولتی به انحصار خصوصی، مخرب از کار درآید.

ارزبابی دقیق هزینه‌ها و منافع:

بحث‌هایی که در حمایت از خصوصی کردن صورت می‌گیرد تقریباً همیشه در قالب

اکثر کشورهای در حال توسعه که از قبل با مشکل نقدینگی روبه‌رو هستند، نمی‌توانند از تحمیلات مالی کوتاه مدت و میان مدت این معاملات شامل: تجدید ساختار مالی یا بعضاً بازسازی فیزیکی موسسات بطور ناقص؛ کاهش نیروی کار و پرداخت مبالغ بازخریدی آنان، زمانبندی مجدد یا انتقال قروض موسسات به دولت یا بخش

در محیطی که تورم شدید از ویژگیهای آن است، دوزنمای خصوصی کردن شرکتها چندان مناسب نخواهد بود زیرا علائم قیمتی بهبود دهنده تخصیص منابع، در این شرایط انتقال پیدا نمی‌کنند.

خصوصی، خدمات مشاوره‌ای، و زمانی که این کار از مدیران پرمشغله دولتی می‌گیرد، چشم‌پوشی نمایند.

بنابراین، در مجموع، ملاحظات سیاسی در این جریان وزنه سنگینی خواهند بود و در عمل محدودیتهای سیاسی به دفعات مانع از اجرای آن دسته از سیاستهای مالی و اقتصادی شده‌اند، که از طریق افزایش رقابت، بمنظور بهبود در عملکرد بخشهای مورد نظر جهت خصوصی شدن طراحی گردیده‌اند. مشکلات اصلی سیاستهای خصوصی کردن شرکتهای دولتی به قدرت نسبی مخالفان و موافقان، برداشت عامه از تأثیرات بالقوه آن (خصوصاً بر روی بیکاری) و مقوله مالکیت خارجی متکی است.

واژه‌های مالی، کاهش بودجه، بسیج منابع مالی و اداری، و بهبود در مدیریت و کارآئی موسسات دولتی، ادا می‌گردند. بهمین ترتیب، به کرات به منافع اقتصادی اشاره می‌شود. چنین استدلال می‌شود که نقش بیشتر بخش خصوصی باعث استفاده کارآتر از منابع تولیدی، ارتقاء سطح پس انداز ملی و تخصیص منابع سرمایه گذاری شده و از این رو، عملکرد رشد را بهبود می‌بخشد.

لکن اندازه گیری و تقویم این منافع مالی و اقتصادی کاری مشکل است؛ بعنوان مثال، تقویم اثرات درازمدت جریانات پولی، اثرات کارآئی و اثرات کلی منابع شدیداً به فرضیات اولیه (بعنوان مثال، میزان سوبسیدها) بستگی دارد که از یک مورد تا مورد دیگر بسیار متفاوت است. به علاوه،

خاصی برای آنها اختصاص یافت. پرداختن به مقوله ترکیب قومی مالکیت نیز خصوصاً در جوامع دارای فرهنگ‌ها و اقوام گوناگون (مانند مالزی، و تا حدودی، سریلانکا) ضرورت دارد. در سریلانکا، برنامه خصوصی کردن شرکتهای دولتی، به دلیل آنکه دولت مصمم بود که بنحوی

خصوصی کردن شرکتهای دولتی دشمنان بسیاری دارد و این دشمنان با همراهی یکدیگر، برای طرفداران نوعی این برنامه (وزرای برنامه ریزی و دارائی، کشورهای وام و کمک دهنده و سازمانهای بین المللی توسعه) تهدیدی جدی به شمار می آیند. کارگران شاغل بدلیل ترس از بیکار

سیاستهای تثبیتی، رفع کنترلها و آزادسازی تجاری باید پیش از خصوصی کردن شرکتهای دولتی انجام شده باشند.

صلح آمیز مسائل اساسی قومی را حل نماید و مایل نبود سیاستهای نزاع برانگیز را اعمال نماید، عملاً متوقف گردید.

مرور کلی

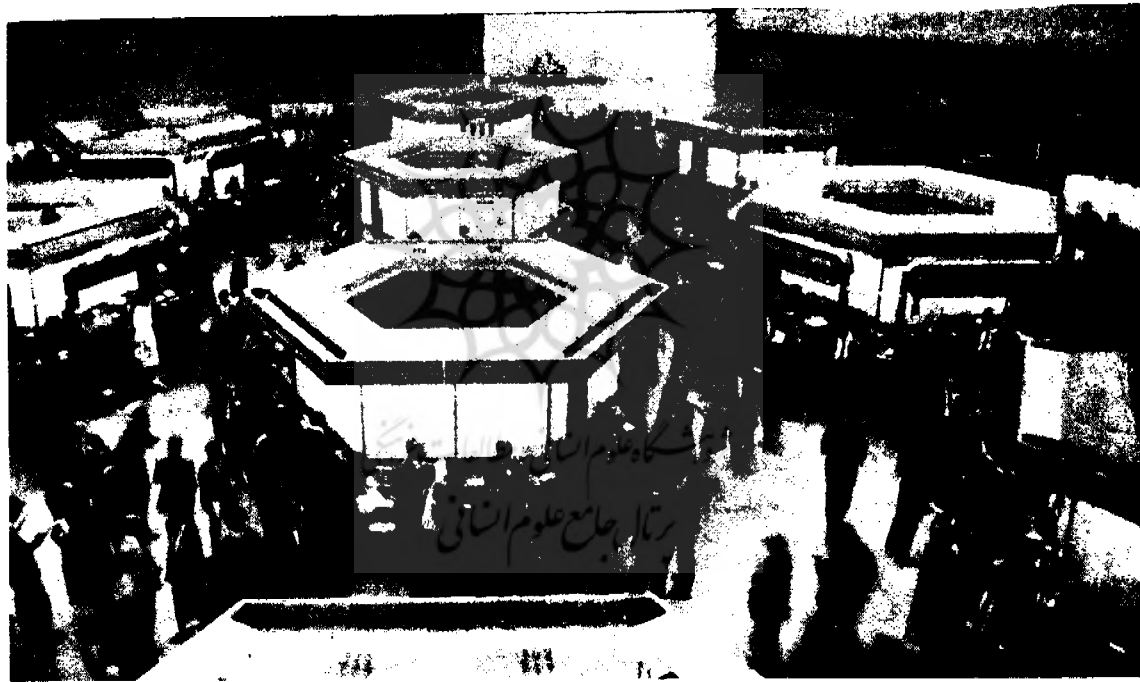
بنابراین، خصوصی کردن شرکتهای دولتی غالباً بیشتر بر مبنای دیدگاهی در مورد تغییر در نقش بخشهای دولتی و خصوصی و نیز نقش بخش خاصی که مومسه در نظر گرفته شده برای خصوصی شدن در آن قرار دارد متکی است تا بر تنظیم منافع خالص حاصل از خصوصی کردن. برای آنکه این امر به وقوع بپیوندد، خصوصی کردن باید در چهارچوب آن دسته از سیاستهای اقتصاد کلان و سیاستهای بخشی صورت گیرد که باعث افزایش رقابت در داخل و خارج می شوند. در این چهارچوب

شدن با این امر مخالف می نمایند. مقامات دولتی ممکن است بدلیل محدود شدن حوزه اختیارانشان آنرا رد کنند و جامعه روشنفکران ممکن است با این تصور که خصوصی کردن شرکتهای عمده به نفع اغنیاء و طبقات مرفه است با آن مخالفت نمایند.

سازمان یافته ترین و مؤثرترین مخالفتها از جانب اتحادیه های کارگری ابراز می گردد، که دولت را وا می دارند تا برای مدیریت مشکلات کارگری روشهای گوناگونی را به وجود آورد. در مالزی، دستورالعمل های خاصی مقرر می دارند که طرح خصوصی کردن شرکتهای نباید به از دست رفتن منافع کارکنان در هنگام اشتغال در بخش دولتی منجر گردد. در شیلی، تلاشهای خاصی برای فروش سهام شرکتهای به کارگران و صندوقهای بازنشستگی به عمل آمد و در حراجها و عرضه عمومی سهام، اغلب سهمیه

وجه از وجوه مقوله کلی تر سیاست‌گذاری در جهت توسعه بخش خصوصی است و در حالی که کشورها تلاش می‌نمایند تا خود را با اقتصادهای کارآمدتر و معطوف به رشد دهه ۱۹۹۰ منطبق نمایند، نقش خصوصی کردن نیز در کمک به تحقق چنین امری باید مورد ملاحظه قرار گیرد.

کلی، فرآیند داوری بین برندگان و بازندگان و هدایت برنامه از میان محدودیتهای سیاسی تحمیل شده (بعنوان مثال: توسط ملاحظات قومی و ملی) نیازمند تلاشهایی مداوم و قاطع است که نیاز به نقش حیاتی اراده سیاسی را نشان می‌دهد. در تجزیه و تحلیل نهائی، خصوصی کردن شرکتهای دولتی تنها یک



به نقل از:

Helen B. Nankani, *Lessons of Privatization in Developing Countries*, *Finance & Development*, March 1990, PP 48-45.